

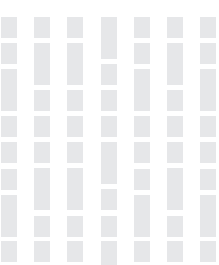
جانشینگان

چهارشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۴

شماره ۴۴۱۱

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE



امیرحسین ابراهیمی

پژوهشگر حوزه بین‌الملل

در عصر رقابت‌فراینده قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، برندینگ ملی به‌عنوان یک راهبرد اساسی در پیشبرد منافع کشور‌ها اهمیت یافته‌است. امروزه آنچه‌یک کشور رادر صحنه‌بین‌المللی متمایز می‌کند، صرف‌قدرت‌سخت‌آن‌نیست، بلکه‌توانایی تأثیرگذاری از طریق جذابیت‌های فرهنگی، اقتصادی‌و ارزشی است. جمهوری اسلامی ایران، با برخورداری از پیشینه‌تمدنی کهن، موقعیت ژئوپلیتیک راهبردی و ظرفیت‌های متنوع فرهنگی و اقتصادی، پتانسیل قابل توجهی برای شکل‌دهی به یک برند ملی قدرتمند دارد. مفهوم «کریدورهای فرهنگی – اقتصادی» رویکردی نوین برای برندینگ ملی ایران‌است که‌با پیوندن‌ن میان‌دیپلماسی فرهنگی و اقتصادخلاق، می‌تواند چهارچوبی کاربردی برای ارتقای جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی کشور فراهم آورد. این رویکرد فراتر از اقدامات نامایشی و کوتاه‌مدت، بر ایجاد مسیرهای پایدار تعامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی متمرکز است.

برندینگ ملی در مفهوم امروزی‌آن، فرایندی است فراتر از تصویری‌سازی صرفاً تبلیغاتی یا نمادین. بررسی‌های سایمون آنهولت، از پیشگامان این حوزه، نشان می‌دهد تصویر یک کشور بیشتر با هویت ملی و سیاست‌و اقتصاد رقابت‌پذیری مرتبط است تا با تکنیک‌های برندینگ. آنهولت در مقاله «برندینگ ملی: فراتر از یک نماد ظاهری» (۲۰۲۲) اشاره می‌کند که شهرت یک کشور به شیوه‌ای مشابه با برند شرکت‌ها و محصولات عمل می‌کند و می‌تواند تأثیر قابل توجهی بر رفاه آن داشته باشد. در حوزه‌دیپلماسی فرهنگی، مطالعات نشان می‌دهد این مفهوم فراتر از اقدامات ساده‌و نمایشی است. از بررسی منابع مربوط به دیپلماسی فرهنگی می‌توان دریافت این حوزه ابعاد مختلفی دارد و نمی‌تواند تنها به فعالیت‌های هنری یا تبادل فرهنگی محدود شود. برای جمهوری اسلامی ایران، برندینگ ملی با رویکرد کریدورهای فرهنگی – اقتصادی می‌تواند راه‌رویی جامع و چندوجهی باشد که ضمن بهره‌گیری از ظرفیت‌های تاریخی و فرهنگی، زمینه‌رایی برای توسعه اقتصادی و ارتقای نفوذ منطقه‌ای فراهم می‌آورد. کریدور فرهنگی – اقتصادی ایران و آسیای میانه یکی از مهم‌ترین محورهای این راهبرد است. آسیای میانه، منطقه‌ای با ریشه‌های عمیق فرهنگی و تاریخی مشترک با ایران محسوب می‌شود. کشورهای تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و قرقیزستان و قزاقستان، ضمن برخورداری از پیوندهای فرهنگی با ایران، در مسیر ابتکار کمربند و راه چین قرار دارند. زبان فارسی، به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر فرهنگی مشترک،

رئیس‌جمهور آمریکا برای پیش بردن چه پروژه‌هایی به کشورهای منطقه سفر کرده است؟

ترامپ در حاشیه جنوبی خلیج فارس



سیدمهدی طالبی

پژوهشگر حوزه بین‌الملل

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا از روز گذشته (سه‌شنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۴، ۱۳ می ۲۰۲۵) تور منطقه‌ای خود را از ریاض پایتخت عربستان سعودی آغاز کرد. او قرار است پس از آن به کشورهای قطر و امارات سفر کند. ترامپ در نخستین قرارداد خود با سعودی ها ۶۰۰ میلیارد دلار به جیب زد. احتمال دارد با احتساب قراردادها در دوحه و ابوظبی ارزش سفر او از یک تریلیون دلار فراتر رود. رئیس‌جمهور آمریکا آنقدر مشتاق این سفر بود که برای انعقاد توافق‌ها قید سفر به فلسطین اشغالی را زد؛ جایی که نه‌تنها آورده‌ای برای آمریکا نداشت، بلکه ترامپ در جریان آن با التماس صهیونیست‌ها برای دریافت چندمیلیارد دلار کمک‌رو به‌رو می‌شد.

نکات

درباره نگاه آمریکا به منطقه نکاتی وجود دارد که در ادامه آمده‌اند.

۱- آمریکا مدت‌ها تلاش کرد به طرح‌های اقتصادی چین در منطقه، بدل‌های نظامی و امنیتی بزند. متلاطم کردن عراق با استفاده از داعش که بهانه‌ای به دست آمریکا برای استقرار مجدد در این کشور داد و قضای منطقه را بار دیگر نظامی کرد، اقدامی به شمار می‌رفت که یکی از اهدافش کنترل بیشتر چین در منطقه بود. با ناکامی بدل‌های غیرحوزه‌ای، آمریکا قصد دارد سیاست بدل خود را در همان حوزه فعالیت چین که اقتصاد است، پیاده‌سازی کند.

۲- سفر به کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس برای جلوگیری از تضعیف جریان مبادلات اقتصادی با این خطه، همواره وجود داشته و از این نظر موضوع جدیدی نیست. آنچه در این میان جدید خواهد بود، سمت و مسووی این مبادلات است. با این حال به نظر می‌رسد دوگانه فروش سلاح و جذب سرمایه‌گذاری در همان ابعاد پیشین صرفاً تجدید خواهند شد.

۳- خروج آمریکا از غرب آسیا برای تمرکز بر شرق آسیا بی‌معناست. آمریکا برای مهار چین در منطقه خواهد ماند؛ به عبارت دیگر انعکاس سیاست تمرکز بر شرق آسیا در غرب آسیا، توجه به نفوذ چین در این منطقه است نه آنکه واشنگتن غرب آسیا را رها کند. از این رو احتمالاً نوع قراردادهای به‌گونه‌ای خواهد بود تا برتری منافع آمریکا بر چین در این منطقه تثبیت شود.

اظهاراتی که از واشنگتن درباره ابعاد سرمایه‌گذاری عربی در این کشور شنیده می‌شود، نشان می‌دهد آمریکا قصد دارد با جذب اکثر مازاد درآمدی دولت‌های عربی، امکان جذب آن‌ها توسط چین را از بین ببرد.

۴- عربستان، امارات و قطر مهم‌ترین پایه‌های نفوذ آمریکا در جهان اسلام از نظر ایدئولوژیک و جغرافیایی هستند. بر اساس یک تقسیم‌بندی و هماهنگی با آمریکا در حوزه ایدئولوژی، عربستان سعودی از سلفی‌ها، قطر از اخوانی‌ها و امارات از صوفی‌ها حمایت می‌کند؛ این حوزه‌بندی ایدئولوژیک انعکاسی نیز در جغرافیا دارد. عربستان بر عراق، قطر بر سوریه و امارات بر افغانستان تمرکز دارند؛ حمایت قطر از اخوانی‌های سوریه و قدرت دادن به آن‌ها و بازی امارات در افغانستانی که درحال حاضر طالبان به‌عنوان حاکم آن گرایش‌های صوفیانه هم دارد، از این منظر قابل بررسی است. هیچ دولت‌های دیگری در منطقه چنین مزایایی در اختیار آمریکا نمی‌گذارند. ترکیبه در منطقه هر چند از اخوانی‌ها حمایت می‌کند اما بدون پول قطر قادر به تحریک مؤثری در این حوزه نیست؛ حمایت مالی قطر از حماس و همچنین گروه‌های مسلح در سوریه نشان می‌دهد نبض اصلی جریان‌ات اخوانی در دستان دوحه است و آنکارا در این مسیر صرفاً تقویت‌کننده دوحه به شمار می‌رود. رژیم صهیونیستی نیز از نظر ایدئولوژیک نه‌تنها کمک‌ی برای آمریکا نیست، بلکه موجودیتش باعث تضعیف وجهه و قدرت نرم واشنگتن در جهان اسلام شده است. آنچه باعث‌شده رژیم بتواند در زمره متحدان آمریکا جایگاه و یژه‌ای داشته باشد، ضروری بودن آنکایش به قدرت بزرگ برای ادامه حیات در منطقه و جلوگیری از رشد کشورهای حاضر در آن است.

۵- دولت‌های منطقه از رویکرد ائتلاف دولتی رژیم صهیونیستی دچار هراس شده‌اند. این مسئله به دیدگاه‌های فکری و گام‌های عملی آن‌ها باز می‌گردد.

بنت‌لی اسموتریج، وزیر دارایی و یکی از رهبران راست افراطی رژیم بار‌ها از لزوم توسعه جغرافیایی صحبت کرده است، اشاره او به‌ضرورت دستیابی به

نقاطی در سوریه، اردن و شمال عربستان سعودی که به‌صراحت صورت گرفته، این مسئله را نشان می‌دهد. نتانیاهو نیز زمانی که از بزرگ‌بودن خاک عربستان سعودی صحبت و پیشنهاد کرد کشور فلسطین در بخشی از آن تشکیل شود، چنین رویکردی را نشان داد.

هنگامی که از اسموتریج تا خود نخستت‌وزیر ادعاهای ارضی خود را در میانه یک جنگ بزرگ و منطقه‌ای متوجه خاک عربستان می‌کنند، این ادعاها باورپذیر می‌شود.

در دوره‌های قبلی و نخستین سسال‌های تأسیس رژیم نیز آنچه باعث تشکیل ائتلاف عربی و منطقه‌ای برای مقابله با آن می‌شد، توسعه‌طلبی ارضی‌اش بود. بااین‌حال پس از آرام‌گرفتن طولانی مدت صهیونیست‌ها در سرزمین کوچک تحت‌اشغالشان، این غفلت در کشورهای منطقه ایجاد شد که تل آویو سودای اشغالگری با دست‌کم عملی‌کردن آن را کنار گذاشته است. روشن‌کردن ماشین جنگی رژیم در گستره منطقه، تلاش برای اخراج ساکنان غزه و کرانه باختری و پیش روی در سوریه به همراه لغاضی‌های علنی درباره مسائل ارضی کشورهای مجاور، هراس از تل آویو را افزایش داده است. در چنین شرایطی دیگر صحبت از عادی‌سازی نیست. آنچه قرار بود به‌عنوان چسب و سیمان عادی‌سازی برای کنار هم قرار گرفتن عرب‌ها و رژیم استفاده شود، هراس از ایران بود. امروز اما نه‌تنها هراس از ایران کاهش یافته، بلکه هراس از رژیم جایگزین آن شده است. اگر رژیم ساکنان غزه را آواره کند می‌تواند باعث آشفتگی داخلی در مصر شود. تکرار این واقعه با آواره‌سازی ساکنان کرانه باختری به اردن می‌تواند این کشور را نیز دچار فروپاشی کند. در این شرایط اگر صهیونیست‌ها بار دیگر ماشین جنگی خود را روشن کنند می‌توانند ضمن حضور در اردن، اراضی شمالی عربستان را هم از نظر نظامی تهدید کنند.

این احتمال وجود دارد که صهیونیست‌ها بگویند پس از آواره‌کردن فلسطینی‌های ساکن در کرانه باختری به سمت اردن، مرحله دوم طرح آن‌ها اجرایی شده و تلاش شود فلسطینی‌ها بیشتر از مرزهای فلسطین اشغالی دور شوند؛ این کار با حمله رژیم به اردن صورت خواهد گرفت تا فلسطینی‌ها مجبور شوند از این کشور به غرب عراق یا شمال عربستان بروند.

درک چنین تهدیدهایی به همراه پررنگ‌شدن احتمال وقوع آن‌هاست که باعث شده بازیگران منطقه‌ای همسویی پیشین خود با رژیم را کمتر کنند.

ترامپ و تل آویو

ترامپ چندی قبل از سفر خود به حاشیه جنوبی خلیج فارس به‌روشنی اعلام کرد که هیچ توقفی در سرزمین‌های اشغالی نخواهد داشت. در آن برهه علی‌رغم آنکه در برنامه اعلامی سفر، فلسطین اشغالی جایی نداشت اما عده‌ای گمانه‌زنی می‌کردند که در صورت عقب‌نشینی نتانیاهو از مواضع جنگی خود و حصول آتش‌بس در غزه که می‌تواند شامل آزادسازی گسترده اسرا شود، رئیس‌جمهور آمریکا نیز به رژیم سفر خواهد کرد. ترامپ اما همین گمانه‌زنی را هم از بین



برد. این اتفاق درحالی رخ می‌دهد که آمریکا در شروع گفت‌وگو با ایران، توافق آتش‌بس با یمن و همچنین ارائه امکانات به کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس رژیم را نادیده گرفته است.

ترامپ که روابطش با نتانیاهو نسبت به پابدن او با یما بسیار ویژه تلقی می‌شود، در مسیری قرار گرفته که بی‌اعتنایی هایش به منافع رژیم نسبت به مسیر رؤسای جمهور دموکرات شدیدتر تلقی شده است.

ترامپ ارتباط قدرتمندی با لابی صهیونیستی و شخص نتانیاهو دارد، اما جدایی فراینده میان این دو ناشی از فشارهای ساختاری است، حتی اگر رئیس‌جمهور آمریکا بخواهد پاسخ حمایت‌های لابی صهیونیستی طی انتخابات را بدهد، فشار شدید تحولات ساختاری مانع از نزدیکی دو دولت می‌شود. اصلی‌ترین حامیان ترامپ در جنبش «اول آمریکا»، مخالف گرفتاری آمریکا در پرونده‌های سیاست خارجی به‌ویژه از نوع جنگی‌اش هستند. از نظر سیاسی، همکاری ترامپ با حزب جمهوری خواه جذب‌شدگی نیست، بلکه یک ائتلاف به شمار می‌رود. ترامپ که پیش از این عضوی از حزب دموکرات بود، با طرفداران خود به حزب جمهوری‌خواهی پیوست که دیگر در نقشه آرای آمریکا یارای رویارویی با قاعده گسترده طرفداران حزب دموکرات را نداشت. در نتیجه این ائتلاف، آرای شخصی ترامپ در جمع با آرای حزب جمهوری خواه باعث پیشرفت آن‌ها شد.

امروزه درحالی‌که طرفداران دست‌اول ترامپ نگاه چندانی به حمایت از رژیم ندارند، اعضای سنتی حزب جمهوری خواه تحت تأثیر لابی صهیونیستی عمل می‌کنند. حرکت در مسیر خواست نتانیاهو و حزب جمهوری خواه به‌معنای جدایی ترامپ از اصلی‌ترین و وفادارترین طرفدارانش خواهد بود که مطلوب وی نیست. اگر ترامپ از نتانیاهو حمایت کند نظر موافق لابی صهیونیستی و حزب جمهوری خواه را کسب می‌کند اما از اردوگاه طرفداران خود دور خواهد شد؛ این درحالی است که اساس اهمیت ترامپ به جمع آوری این اردوگاه از طرفداران است و به همین دلیل او در سیاست آمریکا جدی گرفته می‌شود. علاوه بر سیاست داخلی، در سیاست خارجی نیز یک واگرایی میان آمریکا و رژیم رخ داده است. آمریکا قصد دارد تمام مناطق محل استقرار خود را آرام کرده و بر شرق آسیا تمرکز کند اما رژیم صهیونیستی تلاش می‌کند واشنگتن را بر خلاف منافع و اولویت‌هایش به سمت درگیری نظامی گسترده و طولانی مدت در غرب آسیا بکشانند. در هفته‌های اخیر تنزل رتبه مایک والترز از پست مشاور امنیت ملی به سسنت سفیر آمریکا در سازمان ملل نقش تحولات ساختاری دو واگرایی میان ترامپ و آمریکا با رژیم را نشان داد.

گفته می‌شد والترز در پی رسوایی اپلیکیشن سیگنال برکنار شده اما اطلاعاتی بعدی نشان داد عامل این برکناری هماهنگی او با نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی برای تقویت توطئه به جنگ کشاندن آمریکا در غرب آسیا آن‌هم با ایران بوده است. در داخل آمریکا طرفداران ترام به‌شدت علیه جنگ‌طلب حاضر در کابینه او و رژیم صهیونیستی موضع‌گیری کرده و رئیس‌جمهور آمریکا را بین دوراهی بین

خود و این افراد قرار دادند. از سوی دیگر فشارهای والترز برای رویارویی نظامی با ایران برای ساختارهای حرفه‌ای آمریکا پذیرفتنی نبود؛ تا‌کار آمدنی بسب افکن‌های بی-۲ و ناوهای هواپیمابر در جنگ با یمن نشان دادند که جنگ با ایران تا چه میزان ویرانگر خواهد بود؛ امری که زیان‌بار بودن مشاوره‌های والترز را آشکار کرد. آمریکا چرا باید چین را رها‌ها در غرب آسیا غرق می‌شد؟ این سؤالی بود که جنگ طلبان برای آن توجیهی نداشتند. آشکار بودن ضدیت چنین ابد‌های با منافع آشکار آمریکا باعث شد اتهام پیگیری منافع رژیم توسط والترز به او زده شود. ترامپ همان ترامپ است اما اوضاع از نظر ساختاری در سیاست داخلی و خارجی آمریکا عمیقاً دچار تغییر شده و جایگاه رژیم در پی آن متزلزل شده است.

پرونده‌های سفر ترامپ

در این قسمت پرونده‌های سفر رئیس‌جمهور آمریکا به کشورهای خلیج فارس در سه بخش مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

پرونده‌های سیاسی و امنیتی

سوریه در دستان تروریست‌های وابسته به قطر و ترکیه قرار دارد و ترامپ

باید برای شکل‌دهی به آینده این کشور با دوحه هماهنگ شود.

در خصوص امارات، آمریکا خواهان بازگشت به پایگاه بگرام است و اماراتی‌ها می‌توانند نقش خاصی ایفا کنند. ابوظبی همچنین برای تشدید فشارهای اقتصادی بر ایران در طول مذاکره اهمیت دارد. مانورهای اقتصادی امارات به‌زعم آمریکا می‌تواند خواست‌های ایران در مقاطع مختلف مذاکره را متوازن کند. عربستان سعودی نیز از جنبه یمن و بیشتر از همه عراق دارای اهمیت است. به‌زعم آمریکا و متحدانش عراق نقطه مهمی برای ممانعت از توسعه نفوذ منطقه‌ای ایران است.

پرونده اقتصادی

ترامپ در جریان سفر خود به ریاض توافق‌نامه همکاری اقتصادی میان دو کشور به ارزش ۶۰۰ میلیارد دلار را به امضا رساند. گفته می‌شود ارزش این توافی می‌تواند در آینده به بیش از یک تریلیون دلار برسد. پیش از این سفر ادعاهایی شنیده می‌شد که امارات قرار است طی ۱۰ سال آینده ۱٫۴ تریلیون دلار در آمریکا سرمایه‌گذاری کند؛ به‌طور میانگین سالی ۱۴۰ میلیارد دلار. آمریکا از چند جهت به حجم عظیمی از منابع مالی نیازمند است و بدون آن از جایگاه جهانی خود دور می‌شود. یک جنبه به بازسازی زیرساخت‌های آمریکا از جمله جاده‌های بین‌شهری و پل ها باز می‌گردد که نقشی مهم در ایجاد ارتباط بین مناطق مختلف این کشور دارند. بازسازی زیرساخت‌ها جلوه‌ای از حفظ کیفیت زندگی آمریکایی‌هاست. بازسازی این زیرساخت‌ها نیازمند صدها میلیارد دلار است. بایدن البته برای چنین کاری خواهان تدارک بودجه‌ای بیش از دو تریلیون دلار بود. جنبه دوم، نیاز آمریکا به جذب سرمایه برای توسعه فناوری‌هاست تا این کشور بتواند با حفظ فاصله خود با دیگران در این حوزه، جایگاه کنونی خود را استوار بخشد.

جنبه سسوم بازگرداندن مرکزیت تولید به داخل آمریکاست که آن نیز به صدها میلیارد یا تریلیون‌ها دلار سرمایه نیاز دارد.

تلاش آمریکا برای کسب درآمد از واردات کالا، دست‌اندازی به منابع کانادا، گرینلند و اوکراین، توقف و تعلیق کمک‌های خارجی و همچنین تشدید بهره‌کشی از کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس همه بر این راستا قرار دارند.

پرونده نظامی

ظهور قدرت‌های جدید منجر به تنوع منابع خرید سلاح شده است. اگر آمریکا نیازهای تسلیحاتی متحدان خود در منطقه را به بهانه حفظ برتری کیفی رژیم صهیونیستی نادیده بگیرد، آن‌ها این امکانات را از دیگران طلب می‌کنند. هر چند عربستان سعودی اکثر سلاح‌های خود را از آمریکا و منابع غربی خریداری می‌کند، اما اصلی‌ترین اجزای نظامی خود در حوزه موشک‌های بالستیک و هسته‌ای را از چین تأمین کرده است. آمریکا نه‌تنها در این حوزه کمکی به سعودی‌ها نکرده، بلکه مدت‌ها کوشید مانع تجهیز موشکی و هسته‌ای سعودی از دیگر منابع شود.

با رشد فناوری در جهان و افزایش تهدیدات هسته‌ای و بازیگران در این عرصه، آمریکا در صورت نادیده گرفتن نیاز متحدانش ملی تلاش هماهنگی چین با آن‌ها مواج‌ه خواهد شد. ارائه امکانات هسته‌ای غیرنظامی مانند غنی‌سازی به عربستان، فروش تسلیحات خاص مانند اف-۳۵ و همچنین تحویل تسلیحات دوربرد به آن‌ها بیشتر از هر چیز به زبان صهیونیست‌هاست.

کریدورهای فرهنگی – اقتصادی راهبرد نوین برندینگ ملی ایران

دوم، تقویت صنایع خلاق با قابلیت رقابت بین‌المللی اهمیت دارد. ایران، با برخورداری از میراث فرهنگی غنی و نیروی انسانی خلاق، پتانسیل قابل توجهی برای حضور در این بازار دارد.

سوم، هماهنگی میان دستگاه‌های متولی فرهنگ، سیاست و اقتصاد ضروری است. ایجاد ساختار فرابخشی برای هماهنگی این دستگاه‌ها می‌تواند به ارتخشی اقدامات کمک کند. برخی مطالعات در حوزه برندینگ ملی نشان می‌دهد که یکی از عوامل موفقیت کشورهایی مانند کره جنوبی، هماهنگی میان نهادهای مختلف دولتی و خصوصی بوده است.

چهارم، تقویت دیپلماسی رسانه‌ای و دیجیتال اهمیت دارد. در عصر ارتباطات، تصویر یک کشور تا حد زیادی متأثر از بازنمایی آن در رسانه‌های جهانی است. بهره‌گیری هوشمندانه از ظرفیت‌های رسانه‌ای و فضای مجازی می‌تواند به معرفی واقعی تر ایران به جهان کمک کند.

البته تحقق این راهبرد با چالش‌هایی نیز مواجه است. تصویرسازی منفی از ایران در رسانه‌های غربی، محدودیت‌های اقتصادی ناشی از تحریم‌ها و رقابت شدید کشورهای مانند ترکیه، عربستان و امارات متحده عربی در حوزه برندینگ ملی، از جمله این چالش‌ها هستند. با این حال، رویکرد کریدورهای فرهنگی – اقتصادی، با تأکید بر مزیت‌های نسبی ایران و تمرکز بر حوزه‌های همکاری با کشورهای همسایه، می‌تواند راهی برای غلبه بر این چالش‌ها باشد.

در نهایت، برندینگ ملی با رویکرد کریدورهای فرهنگی – اقتصادی، راهبردی جامع و چندوجهی برای ارتقای جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران است. این راهبرد، با بهره‌گیری از ظرفیت‌های تاریخی، فرهنگی و ژئوپلیتیک ایران، زمینه را برای توسعه اقتصادی و ارتقای نفوذ منطقه‌ای فراهم می‌آورد. در عصر رقابت فراینده قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، برندینگ ملی دیگر یک انتخاب نیست، بلکه ضرورتی راهبردی است. جمهوری اسلامی ایران، با اتخاذ رویکردی هوشمندانه و منسجم، می‌تواند جایگاه‌شایسته خود را در عرصه بین‌المللی بازپابد.

آنچه‌که می‌توان به عنوان نتیجه‌گیری در نظر گرفت برندینگ ملی فرات از یک نماد ظاهری است و به‌طور فرایند‌ای با چگونگی پاسخ یک کشور به چالش‌های جهانی و سهم آن در رفاه‌شرت مرتبط می‌شود. بنابراین برای جمهوری اسلامی ایران، رویکرد کریدورهای فرهنگی – اقتصادی می‌تواند راه‌بردی برای ایفای نقش سازنده در منطقه و جهان باشد و قدرت سیاسی این کشور را بیش از پیش نمایان سازد.

برای حضور شرکت‌های ایرانی فراهم آورده است. صدور خدمات فنی و مهندسی، علاوه بر منافع اقتصادی، به تقویت تصویر ایران به‌عنوان کشوری توانمند و یاری‌رسان کمک می‌کند.

کریدور فرهنگی – اقتصادی ایران و قفقاز نیز از ظرفیت‌های قابل توجهی برخوردار است. منطقه قفقاز، شامل کشورهای آذربایجان، ارمنستان و گرجستان، از دیرباز با ایران پیوندهای فرهنگی و تاریخی داشته است. بخش‌هایی از این منطقه در دوره‌های تاریخی بخشی از قلمرو ایران بوده‌اند و تأثیرات متقابل فرهنگی همچنان مشهود است. زبان فارسی، به‌ویژه در آذربایجان، همچنان جایگاه ویژه‌ای دارد و آثار شاعران فارسی‌زبان، از جمله نظامی گنجوی، مورد احترام مردم منطقه است. جشنواره‌های مشترک فرهنگی، مانند جشن نوروز، فرصتی برای تقویت پیوندهای فرهنگی فراهم می‌آورد.

از نظر اقتصادی، منطقه قفقاز می‌تواند مسیر ترانزیتی مهمی برای دسترسی ایران به بازارهای اروپا باشد. کریدور شمال–جنوب، که از هند آغاز می‌شود و از طریق ایران و قفقاز به روسیه و اروپا می‌رسد، یکی از مهم‌ترین پروژه‌های ترانزیتی منطقه است. این کریدور، علاوه بر منافع اقتصادی، به تقویت جایگاه ژئوپلیتیک ایران کمک می‌کند. کریدور دریایی خلیج فارس – هند – آسیای جنوب شرقی نیز ظرفیت قابل توجهی برای تقویت برندینگ ملی ایران دارد. حوزه خلیج فارس و اقیانوس هند، از دیرباز کانون تعاملات فرهنگی و تجاری ایران بوده است. این مسیر دریایی، امکان ارتباط با هند و کشورهای آسیای جنوب شرقی را فراهم می‌آورد.

میراث تاریخی مشترک ایران و هند، به‌ویژه در دوره حکومت گورکانیان هند، زمینه مساعدی برای تعاملات فرهنگی فراهم می‌آورد. زبان فارسی قرن‌ها زبان رسمی دربار هند بوده و آثار ادبی فارسی در شبه‌قاره هند همچنان مورد توجه است. همچنین، جوامع ایرانی تبار در هند، مانند پارسیان، پل ارتباطی مهمی میان دو کشور محسوب می‌شوند. توسعه بندر چابهار، به عنوان دروازه ایران به اقیانوس هند، فرصت مهمی برای تقویت این کریدور فراهم آورده است. همکاری ایران، هند و افغانستان در توسعه این بندر، علاوه بر منافع اقتصادی، به تقویت نقش منطقه‌ای ایران کمک می‌کند. تحقق مفهوم کریدورهای فرهنگی – اقتصادی، مستلزم رویکردی جامع و چندوجهی است. نخست، توسعه زیرساخت‌های فیزیکی و دیجیتال، از جمله حمل و نقل، ارتباطات و فناوری اطلاعات، ضروری است. این زیرساخت‌ها امکان تبادل‌ات فرهنگی و اقتصادی را فراهم می‌آورند.